




World order from Kissinger's perspective, a case study of the Ukraine crisis

GholamAli Cheganizadeh

Associate Professor of International Relations, Allameh Tabatabai University, Tehran, IR Iran.


Email: cheganizadeh@yahoo.com

 0000-0003-0226-1522

Vahid Okhovvat

Corresponding Author, Master's student of International Relations, Allameh Tabatabai University, Tehran, IR Iran.

Email: v.okhovvat@gmail.com

 0000-0002-5366-6979

Abstract

In this article, the Ukrainian crisis and its impact on the world order are discussed. International politics in the perspective of realists based on concepts such as: pragmatism; The priority of order over justice, while the necessity of justice for the continuity of order, the balance of power and the need to achieve a stable order, on the consensus of the great powers. Kissinger has been highly regarded due to his long and influential political and theoretical history, as well as his active presence in the heart of several complex international crises and the initiatives he has presented to solve the crises. Therefore, there is this capacity in him and his theoretical and comparative views that a scientific research can be built based on the framework of his scientific and political opinions alone. He defines world order as a set of concepts accepted by a region about what are just relations and distribution of power that they believe should be applied to the whole world. The Ukraine crisis has challenged the existing world order with the expansion of the West towards Russia after the Cold War. Ukraine's distance from a balanced approach between East and West has brought this crisis to a conflict, and the most important effect of this conflict on the world order is to change Russia's geographical perception of its position. The effects of this crisis will not be limited to pushing Russia out of European geography and it will show its effects on security complexes in the world. The most profound aspect of this influence is the strengthening of the image of the East by joining Russia to the Eastern geography.

Keywords: Ukraine crisis, world order, geopolitics, Henry Kissinger.

E-ISSN: 2588-6541 / Center for Strategic Research / Quarterly of Foreign Relations

Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.




 10.22034/fr.2023.392491.1368

نظم جهانی از منظر کیسینجر؛ مطالعه موردی بحران اوکراین

غلامعلی چگنی زاده

دانشیار روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.


Email: chegnizadeh@yahoo.com

 0000-0003-0226-1522

وحید اخوت

نویسنده مسئول، دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

Email: v.okhovat@gmail.com

 0000-0002-5366-6979

چکیده

در این مقاله به بررسی بحران اوکراین و تأثیر آن بر نظم جهانی پرداخته می‌شود. سیاست بین‌الملل در دیدگاه واقع‌گرایان براساس مفاهیمی همچون عمل‌گرایی؛ تقدم نظم بر عدالت در عین لزوم عدالت برای استمرار نظم، توازن قوا و لزوم دستیابی به یک نظم پایدار براساس اجماع قدرت‌های بزرگ بناشده است. کیسینجر به خاطر سابقه سیاسی و نظری طولانی و اثرگذار، همچنین حضور فعال در بطن چند بحران پیچیده بین‌المللی و ابتکاراتی که برای حل بحران‌ها از خود ارائه داده است، بسیار مورد توجه بوده است. از این‌رو، این ظرفیت در او و دیدگاه‌های نظری و تطبیقی‌اش وجود دارد که بتوان پژوهشی علمی را براساس چهارچوب نظرات علمی و سیاسی او به‌تنهایی بنا نهاد. او نظم جهانی را مجموعه‌ای از مفاهیم مورد پذیرش برای یک منطقه درباره چپستی مناسبات عادلانه و توزیع قدرتی که گمان می‌کنند باید بر همه جهان اعمال گردد، تعریف می‌کند. بحران اوکراین، با گسترش غرب به سمت روسیه پس از جنگ سرد، نظم جهانی موجود را به چالش کشیده است. فاصله گرفتن اوکراین از یک مشی متعادل میان شرق و غرب، این بحران را به حد منازعه کشانده است و مهم‌ترین اثر این منازعه بر نظم جهانی، تغییر ادراک جغرافیایی روسیه از جایگاه خود است. اثرات این بحران به رانده‌شدن روسیه از جغرافیای اروپایی محدود نشده و اثرات خود را بر مجموعه‌سازی‌های امنیتی در جهان، نشان خواهد داد. عمیق‌ترین جنبه این تأثیر، قوت گرفتن انگاره شرق با پیوستن روسیه به جغرافیای شرقی است.

کلیدواژه‌ها: بحران اوکراین، نظم جهانی، ژئوپلیتیک، هنری کیسینجر.



مقدمه و بیان مسئله

سیاست بین‌الملل، به نظم‌یافتگی در زندگی اجتماعی بین‌المللی می‌پردازد. فصل‌میز سیاست در داخل و خارج، وجود یا عدم وجود ناظم است. نظم داخلی، دارای یک اقتدار مرکزی است که می‌تواند قانون وضع کند و تبعیت از قوانین را تکلیف کند اما فضای بین‌المللی دارای نظمی آنارشیک است که در آن اقتدار مرکزی و ناظم وجود ندارد. در این مقاله بحران اوکراین و تأثیر آن بر نظم جهانی بررسی می‌شود. در موضوع بحران اوکراین، صدهای تحلیلی متنوع و متکثری وجود داشته است، اما یکی از مهم‌ترین موارد، نظرات سیاسی و تحلیلی هنری کیسینجر در مورد این بحران بوده است. کیسینجر به خاطر سابقه سیاسی و نظری طولانی و اثرگذار، همچنان حضور فعال در بطن چند بحران پیچیده بین‌المللی و ابتکاراتی که برای حل بحران‌ها از خود ارائه داده است، بسیار مورد توجه بوده است. از این‌رو، این ظرفیت در او و دیدگاه‌های نظری و تطبیقی‌اش وجود دارد که بتوان پژوهشی علمی را براساس چهارچوب نظرات علمی و سیاسی او به‌تنهایی بنا نهاد.

در این مقاله، ریشه‌ها، زمینه‌ها و پرسش‌های اساسی بحران اوکراین، به‌عنوان یک واقعه مهم معاصر بررسی شده و تأثیرات آن بر نظم جهانی، از نظر کیسینجر واکاوی می‌شود. هنری کیسینجر از سیاست‌مداران نام‌آشنایی است که دستی بر آتش نظریه‌پردازی در سیاست بین‌الملل دارد. او دارای دیدگاهی منسجم و منظم در مورد مسائل سیاست بین‌الملل است. الگویی که نظرات و رفتار او در عرصه عملی سیاست بین‌الملل را تشکیل می‌دهد و توجیه می‌کند. او از سال ۲۰۱۴، مقارن با تصرف شبه‌جزیره کریمه توسط روسیه، به اظهارنظر در این موضوع پرداخته است و در کنار آن، در سال ۲۰۱۵ کتابی با عنوان «نظم جهانی، تأملی در ویژگی ملت‌ها و جریان تاریخ»^۱ منتشر کرده است که در آن دغدغه‌های خود در زمینه نظم جهانی را مطرح می‌کند. البته باید دانست که کتاب‌های کیسینجر علاوه بر جنبه علمی، سعی در موجه‌نشان‌دادن عملکرد او در صحنه عملی سیاست بین‌المللی نیز دارد و در بررسی متون او نباید از این نکته غافل شد.

در یک دید کلی، واقع‌گرایان دولت را بازیگر اصلی سیاست بین‌الملل می‌دانند و محرک اصلی آن‌ها برای اقدام را در درجه اول، نگرانی برای امنیت ملی برمی‌شمارند. در میان واقع‌گرایان، دغدغه اصلی کیسینجر در سیاست بین‌الملل «ثبات نظام

1. World Order: Reflections on the Character of Nations and the Course of History.

بین‌المللی» و «نیاز به نظم» است. او تضاد اساسی در نظم بین‌المللی را میان دو گونه «نظم بین‌المللی پایدار» و «نظم بین‌المللی انقلابی» می‌بیند. کنکاش محوری او در سیاست بین‌الملل، جستجو برای یک نظم باثبات و عادلانه بین‌المللی است (Otte, 2001, p.190).

علاوه بر این، فهم تاریخی و جغرافیایی در نظر کیسینجر بسیار پررنگ است. او جهان را براساس جغرافیا تقسیم‌بندی می‌کند، اما نگاه او در تحلیل، فرهنگی است و سعی می‌کند تاریخچه نظم در زندگی سیاسی بین‌المللی را از ابتدای شروع آن پس از صلح وستفالی تا امروز ارائه دهد. البته هدف او در این مرور تاریخی اثبات برتری یک «نظم» بر دیگری نیست، بلکه او اصل وجود نظم را برای جلوگیری از هبوط جهان به هرج و مرج لازم می‌داند (Osman, 2015). ضمن اینکه کیسینجر تاریخ را آینده‌ای برای تحلیل سیاست می‌بیند. او جوهر تغییرناپذیر سیاست را از واقع تاریخی و معاصر تحلیل و استخراج می‌کند و از آن‌ها نتایج کلی به دست می‌آورد. او سعی می‌کند درس‌های تاریخی را در کاربست تصمیم‌گیری‌های سیاسی وارد کند. البته مطالعات تاریخی او، صبغه فلسفی و تحلیلی دارد و در پی بازگویی خام تاریخ نیست. پیش از ورود به توضیح چهارچوب نظری مقاله، مفروضات لازم برای بحث، ارائه می‌شود. این مفروضات چهارچوب کنکاش نظری مقاله را شکل می‌دهد.

مکتب رئالیسم، گروه را تجلی دائمی زندگی اجتماعی می‌داند. به این معنا که زندگی جمعی همواره در قالب گروه‌ها تعیین پیدا می‌کند و این گروه‌ها هیچ‌گاه یکی و متحد نمی‌شوند. زیرا گروه‌ها نه حاضر به واگذاری اقتدار خود به دیگری هستند و نه گروهی وجود دارد که بتواند همه گروه‌ها را به زیر اقتدار خود بکشد. این اصل در واقع بازتولید این عنصر مفهومی است که قدرت میل به توزیع دارد و تمرکز در قدرت ممکن و میسر نیست. از این رو تنوع و تکثر گروه‌ها، یک مفروضه دائمی است.

مفروضه دیگر، عدم قابلیت و کفایت زور در ایجاد تمکین است. کیسینجر زور و قدرت را دارای محدودیت‌های ذاتی فراوان می‌داند. البته او به‌عنوان یک رئالیست، احترام خاصی برای قدرت قائل است، اما در عین حال، ساده‌اندیشانه روی محدودیت‌های قدرت چشم نمی‌بندد. او درک می‌کند که اصل اولی و حیاتی برای بقا، مصالحه است و نه استفاده از زور. جنگ و به‌کارگیری زور در ابعاد سخت و نرم، فاقد ارزش ذاتی است و قدرت نسبت به اهداف اساسی و اولی، ارزش ثانویه و ابزاری دارد. از این رو اصلی‌ترین سازوکار حل منازعه، ایجاد مصالحه است. صلح، نه از دریچه جنگ، بلکه همواره از طریق مصالحه به دست می‌آید و کاربرد جنگ و زور، تنها

محدود به هموار کردن راه مصالحه است. از این نقطه عزیمت، می‌توان جایگاه رفیع دیپلماسی در نگاه کیسینجر را درک کرد. زیرا که از نظر او گفت‌وگو، تنها روش رسیدن به توافق و ایجاد مصالحه است و بدون گفت‌وگو و دیپلماسی نمی‌توان به بحران‌ها پایان داد. دیپلماسی، فعالیتی است که در آن باید رقیب را به خوبی شناخت و برای هویت او احترام قائل شد و دست به انکار جایگاه و توانمندی‌های او نزد. زیرا نادیده گرفتن جایگاه و توانمندی‌های رقیب، او را تبدیل به بازیگری ناراضی می‌کند و این عامل، در نهایت نظم جهانی را به چالش خواهد کشید. تداوم نظم در سایه رضایت بازیگران بزرگ نسبت به جایگاه خود در نظم بین‌المللی فراهم می‌شود و این مهم بدون پذیرفتن محدودیت و نظم رفتاری از طرف قدرتمندترین بازیگران، میسر نخواهد شد.

۱. چهار چوب مفهومی

پیش‌تر اشاره شد که به لحاظ جایگاه برجسته نظری و تطبیقی کیسینجر در مورد بحران اوکراین، می‌توان پژوهشی علمی را براساس نظرات او در این زمینه بنا نهاد. از این رو ابتدا دستگاه تحلیل او در سیاست بین‌الملل که براساس مفاهیمی اساسی نباشده است، ارائه می‌شود. در این قسمت این مفاهیم اساسی به ترتیب شرح و توضیح داده شده و ارتباط میان آن‌ها برجسته می‌شود. علاوه بر اینکه ابتدا مفاهیم ذهنی تر و بنیادی‌تر مطرح شده و به تدریج نظم ذهنی او بنا می‌شود.

۱-۱. مفاهیم اساسی

اولین مفهوم، «عمل‌گرایی» است. کیسینجر متعلق به سنت فکری رئالیسم است. او دوگانه میان اخلاق‌گرایی و عمل‌گرایی را موهوم می‌داند و معتقد است «عمل‌گرایی بدون اخلاق» و «اخلاق بدون عمل‌گرایی» هر دو به یک اندازه واپس‌گرایانه هستند. او بازیگران ایدئولوژیک را محکوم می‌کند و معتقد است آنان جوامع و سیستم‌های بین‌المللی را فراتر از ظرفیتشان تحت فشار قرار می‌دهند. از نظر او کنش عمل‌گرایانه و ملاحظات اخلاقی را نمی‌توان از هم جدا کرد، حتی اگر فقط به این دلیل که «ما نمی‌توانیم اصول خود را حفظ کنیم مگر اینکه زنده بمانیم». بر همین پایه است که او تلاش برای صلح مطلق را امری نافرمامی‌داند و معتقد است که از نظر تاریخی، آرام‌ترین دوره‌ها در سیاست بین‌الملل، دوره‌هایی بودند که در آن‌ها بازیگران به‌طور

عمدی به دنبال صلح نبودند. او هشدار می‌دهد که «هر زمان که صلح تبدیل به هدف اصلی یک قدرت یا گروهی از قدرت‌ها شده است، در واقع نظام بین‌الملل در اختیار بی‌رحم‌ترین عضو جامعه بین‌المللی بوده است» (Otte, 2001, p. 191).

مسئله بعدی ارتباط میان نظم و عدالت است. او نسبت به عدالت دیدگاهی ابزاری دارد و با الهام گرفتن از «گوته» آن را بر نظم برتری نمی‌دهد. البته برای عدالت در برقراری نظم، جایگاه ویژه‌ای قائل است. او در کتاب دیپلماسی استدلال می‌کند که اگر نظم بین‌المللی، عادلانه تلقی نشود، دیری نخواهد پایید (Kissinger, 1994, p. 79). از نظر او نظم‌های پایدار، توأمان به عناصری از قدرت و اخلاق نیاز دارند. در جهانی بدون تعادل، قوی‌تر با هیچ محدودیتی مواجه نمی‌شود و ضعیف‌تر هیچ وسیله‌ای برای اثبات خود نخواهد یافت. در عین حال، تنها گفت‌وگو از عدالت را هم کافی نمی‌داند و معتقد است اگر تعهدی به عدالت وجود نداشته باشد و عدالت به شیوه‌ای نظام‌مند وارد ساختار نشود، چالش‌های مداومی برای تحمیل نظام ارزشی خود بر دیگران از سوی بازیگران وجود خواهد داشت. او در کتاب نظم جهانی، دیدگاه خود در مورد نقش عدالت را کامل‌تر می‌کند و آن را با مفهوم مشروعیت گره می‌زند. کیسینجر معتقد است؛ «هر نظم جهانی، برای اینکه پایدار باشد، باید به‌عنوان یک نظم عادلانه پذیرفته شود؛ نه تنها توسط رهبران، بلکه حتی توسط شهروندان» (Kissinger, 2015, p. 13).

مفهوم بعدی، توازن قوا است. تا اینجا روشن شد که کیسینجر عمل‌گرایانه به دنبال ایجاد نظم در زندگی بین‌المللی است و عدالت را تنها ضمانتی برای ثبات نظم مستقر می‌داند و نه اساس ایجاد آن. اما سازوکار برقراری نظم در سیاست بین‌الملل چیست؟ او با دوری کردن از ایدئالیسم، به دنبال پیدا کردن راه‌حل مطلق برای مشکلات نیست. به بیان فنی، او معتقد است که آنارشی یک موضوع ثابت و غیرقابل تغییر در سیاست بین‌الملل است. آنارشی بوده، هست و خواهد بود. در چنین شرایطی «توازن قوا» کارآمدترین ابزار برای حفظ ثبات بین‌المللی است. توازن قوا به معنای آن است که «هیچ نظمی بدون حفاظت فیزیکی در برابر تهاجم ایمن نیست» (Otte, 2001, p. 193).

البته عمل‌گرایانه بودن یک دیدگاه، نباید باعث آن شود که جهات ذهنی مفهوم توازن قوا نادیده گرفته شود. از نظر کیسینجر توازن قوا شبیه یک تعادل مکانیکی یا معادله ریاضی نیست، بلکه یک پدیده روانی است و محاسبات آن باید شامل قدرت بالقوه و بالفعل همراه با یکدیگر باشد؛ علاوه بر اینکه اراده برای به‌کارگیری قدرت را

نیز باید دخیل کرد. به زبان ساده اگر برابری قدرت در طرفین نزاع درک شود، مورد آزمایش قرار نخواهد گرفت. البته هویت تاریخی کشورها باید در فهم توازن قوا مورد دقت قرار گیرد. هیچ دولتی زیر بار توافقی که هویت آن را زیر سؤال ببرد، نمی‌رود؛ هرچند آن توافق ایمنی‌بخش و عادلانه به نظر برسد. لازم به ذکر است که توازن قوا یک معادله خودکار نیست و به خودی خود همیشه جواب نخواهد داد و نباید از آن بیش از حد انتظار داشت (Otte, 2001, p. 193).

مفهوم بعدی، تقابل میان نظم پایدار و نظم انقلابی است. در شرایطی که توازن قوا، شکل خاصی از روابط را میان قدرت‌های بزرگ ایجاد می‌کند و سازوکارهای خاصی را میان آن‌ها شکل می‌دهد، نظم شکل گرفته میان این اجزا، چه انواع و احتمالاتی دارد؟ ایجاد نظم در صحنه بین‌الملل دارای دو احتمال بالقوه است؛

- ♦ احتمال اول نظمی است که در آن بین قدرت‌های بزرگ اجماع وجود دارد (از این حالت به نظم پایدار یاد می‌شود)؛
- ♦ احتمال دوم نظمی است که در آن بین قدرت‌های بزرگ اجماع وجود ندارد و برخی از قدرت‌های بزرگ ناراضی، تجدیدنظرطلب و انقلابی هستند (از این حالت به نظم انقلابی تعبیر می‌شود).

بنابراین محور تقسیم‌بندی نظم، وجود یا عدم وجود بازیگر ناراضی است. انقلاب برهم زنده ثابت و نظم بین‌المللی است. کما اینکه مشاهده شد چگونه انقلاب فرانسه که در ابتدا به نظر می‌رسید تنها منجر به اصلاحات داخلی در فرانسه شود، تعادل بین‌المللی را خیلی عمیق‌تر از مرزهای این کشور تحت تأثیر قرار داد. کما اینکه انقلاب روسیه و انقلاب ایران دقیقاً به همین منوال عمل کردند و دایره بزرگی از معادلات بین‌المللی را علاوه بر مسائل داخلی تحت الشعاع قرار دادند (Kakutani, 2014). کیسینجر معتقد است که بازیگر آرمان‌خواه (در مقابل بازیگر حسابگر یا منطقی) و بازیگر ناراضی دو عنصر ایجاد بی‌ثباتی در نظم بین‌المللی هستند.

از این منظر کلیدی‌ترین متغیر در سازمان روابط بین‌الملل برای او، بازیگر ناراضی است و به همین دلیل او نسبت به ایجاد شدن بازیگر ناراضی در تعاملات بین‌المللی بسیار حساس است و کشورها را تشویق می‌کند با در نظر گرفتن خطوط قرمز یکدیگر و رعایت مناسبات عادلانه، زمینه را برای ایجاد بازیگر ناراضی در سیاست بین‌الملل از بین ببرند. البته او خود را فاقد توان برای تحلیل بازیگر آرمان‌خواه می‌داند و نمی‌تواند این نوع از بازیگر را در دستگاه تحلیلی خود جای دهد.

مفهوم بعدی اجماع است. برای آنکه نظم در سیاست بین‌الملل، از جنس نظم پایدار باشد، لازم است که میان قدرت‌های بزرگ اجماع شکل بگیرد. برای شکل‌گیری اجماع میان قدرت‌های بزرگ، باید سه عنصر وجود داشته باشد؛

۱- موازنه قوا؛

۲- مشروعیت؛

۳- عدالت.

در صورت شکل‌گیری اجماع، نظم بین‌الملل، نهادینگی پیدا می‌کند. در حالت دیگر، یعنی حالت وجود بازیگر ناراضی در میان قدرت‌های بزرگ، نظم بین‌الملل نهادینگی خود را از دست می‌دهد و تجدیدنظرطلبی انقلابی، جای نهادینگی نظم را می‌گیرد. صلح و ثبات در یک نظم نهادینه به دست می‌آید. اما چگونه ممکن است بین قدرت‌های بزرگی که هرکدام خواسته‌های متعارضی با یکدیگر دارند، اجماع به وجود آید؟ به لحاظ مفهومی زمانی که یک بازیگر، بپذیرد که محدودیت‌هایی را بر رفتار خود اعمال کند، اجماع شکل می‌گیرد و ثبات به وجود می‌آید (Otte, 2001, p. 190). وقتی قدرت‌های بزرگ نوعی محدودیت در عمل را برای خود بپذیرند و به تبع آن محدودیت، مانعی برای برخی از کارهای خود قائل شوند، روابط بین‌الملل، سازمان ویژه‌ای به خود می‌گیرد. این نقطه آغاز ایجاد ثبات در نظم بین‌المللی است و بدون پذیرش محدودیت توسط قدرت‌های بزرگ، ثبات به دست نخواهد آمد.

البته به زبان ساده است که بگوییم باید میان قدرت‌های بزرگ اجماع ایجاد کرد و راه‌حل ایجاد اجماع پذیرش محدودیت‌های خودخواسته است؛ اما در عمل چگونه می‌توان به چنین تصویری جامه عمل پوشانید؟ این چرخ‌دنده‌های خشن و غول‌آسای سیاست بین‌الملل با چه روانکاری در یکدیگر چفت شده و نظام بین‌المللی را به حرکت می‌اندازند؟ پاسخ این پرسش از دید کیسینجر دیپلماسی است. او هم به‌عنوان یک متفکر سیاست بین‌الملل و هم به‌عنوان یک دیپلمات کارکشته، جایگاه مهمی برای دیپلماسی در ایجاد نظم بین‌المللی قائل است. او یکی از مهم‌ترین مکمل‌های «توازن قوا» - به‌عنوان سازوکار اصلی ایجاد نظم - را «دیپلماسی» می‌داند. دیپلماسی در نظر او هنری است که به دولت‌ها در ایجاد تفاهم و تعامل دوطرفه کمک می‌کند و ادراک بین‌دهنی آن‌ها را از موازنه قوا بارور می‌کند. هنری که تلاش می‌کند مشکلات را از طریق توافق حل کند و نه استفاده از زور. دیپلماسی محدودیت‌های خودخواسته را به بازیگران بزرگ می‌قبولاند و ثبات می‌آفریند. در یک نظم مشروع، کارکرد اصلی دیپلماسی «سازش‌دادن به اختلافات به‌منظور تداوم نظام

بین‌الملل» است. زیرا تلاش برای حفظ توازن قوا امری پایان‌ناپذیر است و باید همواره به آن همت گمارد (Otte, 2001, p. 194).

۲-۱. نظم جهانی

با توضیح دستگاه تحلیلی کیسینجر در نگاه به سیاست بین‌الملل، به سراغ یکی از کانون‌های نظریه‌پردازی او در سیاست بین‌الملل، یعنی «نظم جهانی» می‌رویم؛ دیدگاه‌های ارائه‌شده توسط او در مورد نظم جهانی، صرفاً در حد طرح سؤالات و ابراز نگرانی باقی نمی‌ماند و برای تبیین نظم جهانی و چگونگی برقراری آن، سعی جامعی در بررسی جغرافیایی و تاریخی این نظم می‌کند. او چگونگی توسعه دیدگاه‌های آمریکایی، چینی، اروپایی، هندی، اسلامی، ژاپنی و روسی را درباره نظم جهانی تشریح نموده و تجارب شکل‌دهنده و دگرگون‌کننده‌ای را که هر یک از این جوامع پشت سر گذاشته‌اند، معرفی می‌کند. (سطح تحلیل ملی) نقش شخصیت‌های کلیدی تاریخی را پررنگ می‌کند و روی نحوه تأثیرگذاری آن‌ها درنگ انجام می‌دهد (سطح تحلیل فردی) (Osman, 2015).

مفهوم نظم جهانی در حقیقت عبارت است از مفاهیم مورد پذیرش یک منطقه یا تمدن درباره چیستی مناسبات عادلانه و توزیع قدرتی که گمان می‌کنند باید بر همه جهان اعمال گردد. نظم بین‌المللی عبارت است از کاربست عملی این مفاهیم در بخش قابل توجهی از جهان به‌گونه‌ای که تعادل قدرت در جهان را تحت تأثیر قرار دهد. نظم‌های منطقه‌ای نیز از همین اصول پیروی می‌کنند با این تفاوت که در یک محدوده جغرافیایی مشخص اعمال می‌شوند (Kissinger, 2015, p. 13).

باید دانست که هر نظمی بر دو مؤلفه اصلی استوار است؛ نخست، مجموعه‌ای از قوانین پذیرفته‌شده که محدوده اختیارات را در عمل تعریف می‌کند؛ دوم، موازنه قدرتی که به هنگام ناکارآمدی قانون، حدود را تعیین کرده و از چیرگی یک واحد سیاسی بر دیگر واحدها جلوگیری می‌کند. البته استقرار یک نظم و وجود اتفاق نظر بر مشروعیت مناسبات موجود - چه در امروز و چه در گذشته - مانع از رقابت یا تقابل نمی‌شود، اما کمک می‌کند تا رقابت و تقابل در چهارچوب نظم موجود رخ دهد. به بیان دیگر، موازنه قوا به خودی خود صلیحی را حاکم نمی‌کند، اما اگر باتدبیر انجام شود می‌تواند دامنه و بسامد چالش‌های بنیادی را بکاهد و احتمال بقا را به هنگام بروز خطرات کم کند (Kissinger, 2015, p. 14).

نقطه عزیمت در بحث نظم جهانی، این نکته است که اساساً هیچ زمانی، نظمی فراگیر در فضای بین‌الملل وجود نداشته است و تنها از میانهٔ قرن هفدهم و صلح وستفالی است که جهان به سمت نظم حرکت می‌کند و به آن نزدیک می‌شود. صلح وستفالی، نسخه‌ای را وضع کرد که براساس آن به هر دولتی این حق داده شد که بر قلمرو مستقل خود به شیوه‌ای مناسب برای خود حکومت کند؛ البته به شرطی که در امور داخلی همسایه مداخله نکند. کیسینجر معتقد است که تنها راه واقع‌بینانه برای ایجاد هر نظمی در دنیای مدرن، وستفالیزه کردن جهان، البته به تفکیک مناطق است. یعنی هر منطقه‌ای امور خود را براساس قوانین خود، سامان دهد و فکر نکند که نظم‌بخشی او نسبت به دیگر مناطق برتری دارد و در دیگر مناطق نیز باید از آن الگو پیروی شود. البته این موضوع حداقل مستلزم توانایی ارتباط و ادراک میان فضاهای فرهنگی مناطق پیش‌گفته است که در ادامه بیشتر در مورد آن سخن خواهیم گفت (Kaarelsen, 2020). از این نظر، ادراک از حضور در یک منطقه، جایگاه ویژه‌ای دارد و اینکه یک کشور خود را در چه منطقه‌ای تعریف می‌کند، از اهمیت بالایی برخوردار است. در ادامه بنا به موضوع مطالعه موردی این نوشتار، به ویژگی متمایز کشور روسیه از نظر «منطقه‌ای که خود را در آن ادراک می‌کند» خواهیم پرداخت.

البته نظم جهانی، انواع گوناگونی ممکن است داشته باشد. چهارگونه نظم جهانی تا به حال برجسته شده است: ۱. نظم مبتنی بر صلح وستفالیایی که در قرن هفدهم در اروپا به وجود آمد؛ ۲. نظم مبتنی بر فلسفه مرکزی امپراتوری چین؛ ۳. نظم مبتنی بر برتری‌گرایی مذهبی اسلام سیاسی؛ ۴. ایدئالیسم دموکراتیک ایالات متحده. مبارزه امروزی برای برقراری نظم در جهان نیز در رقابت میان این چهار الگو قابل ترسیم است (Osman, 2015). اما به‌طور کلی، نظم جهانی فعلی بسیار شبیه به دوران برقراری صلح وستفالیایی است. جهانی که در آن تعدادی از واحدهای سیاسی که هیچ‌کدام قدرت کافی برای یکه‌تازی نداشتند - و درعین‌حال رویه‌های متضاد داخلی قابل توجهی داشتند - در جستجوی تنظیم قوانینی بی‌طرف برای تنظیم رفتارها و کاهش تعارضات بودند. کیسینجر می‌گوید که اصل موازنه قوا (تضمین اینکه هیچ کشوری قدرت خود را به حدی افزایش ندهد که تهدید به هژمونی شود) کلید حفظ تعادل در سیستم وستفالی شده است و همین امر همچنان می‌تواند کار کند و بحران‌های دنیای فعلی را مدیریت کند (Kakutani, 2014).

ساختار تثبیت شده در معاهده صلح وستفالی نخستین تلاش برای نهادینه‌سازی نظم جهانی بر پایه قوانین و محدودیت‌های پذیرفته‌شده و بنیان‌گذاری یک نظام بر مبنای تکثر قدرت‌ها به جای سلطه یک کشور واحد محسوب می‌شود. اصولی همچون «استقلال ملی»، «حاکمیت مستقل»، «منافع ملی» و «عدم مداخله»، که برای نخستین بار در این چهارچوب پدیدار شدند به هدف تمجید جایگاه قدرت نبودند، بلکه هدف آن‌ها منطقی ساختن و محدود کردن استفاده از قدرت بود. نظام وستفالی معاصر و اکنون جهانی (که به زبان عام‌تر آن را جامعه جهانی می‌نامند) می‌کوشد تا ماهیت آنارشیک جهان را با شبکه وسیعی از ساختارهای سازمانی و حقوق بین‌المللی که تجارت آزاد و نظام پایدار مالی بین‌المللی را ایجاد کرده است، مهار نماید. این ساختار سعی می‌کند اصول پذیرفته‌شده حل مناقشات بین‌المللی را بر پا کند، و بر شیوهٔ جنگیدن اعمال محدودیت کند (Kissinger, 2015, p.12).

البته از نظر کیسینجر، عناصر تشکیل‌دهنده نظم جهانی، دائماً در حال تحول هستند. از میان تحولات معاصر، او تحول در عرصه بازیگران و روند انتقال قدرت از دولت‌ها به بازیگران غیردولتی را تحول شگرفی نمی‌داند، اما توازن ایجادشده پس از جنگ سرد، که شامل توزیع گسترده قدرت میان کشورها در مناطق گوناگون است، از نظر او تازگی دارد و در تاریخ جهان هیچ‌گاه چنین نظمی مبتنی بر وجود مراکز عمده قدرت به صورت توزیع‌شده در سراسر جهان وجود نداشته است (Wyne, 2019).

در این چهارچوب، کیسینجر معتقد است که غرب، به‌ویژه آمریکا، مقصر عدم تعادل در نظم جهانی کنونی است. وی اذعان می‌کند که ایالات متحده باید به دنبال برقراری نظم از طریق توازن قوا باشد، نه اینکه در قامت یک بازیگر ایدئولوژیک، خود را مأمور به گسترش دموکراسی ببیند و در این راستا دست به تغییر در سایر مناطق بزند. او از این منظر نسبت به ایفای نقش هژمونیک توسط آمریکا پس از جنگ سرد هشدار می‌دهد و به‌صراحت می‌گوید هیچ دولتی آن‌قدر قوی یا عاقل نیست که به‌تنهایی نظم جهانی را مدیریت کند. از منظر یک سیستم کارآمد وستفالیایی، مفهوم مرکزی «توازن قوا» شامل ایدهٔ بی‌طرفی اخلاقی نیز هست که براساس آن هر دولتی باید تنها امور خود را در راستای ارزش‌های اصلی خود سازماندهی کند. او تأکید می‌کند که غرب باید در مورد جهانی دانسته شدن اصول و ارزش‌های خود بازنگری کرده و سعی کند آن‌ها را با واقعیت‌ها، فرهنگ و تاریخ مناطق دیگر، تطبیق دهد (Kaarels, 2020). اما چشم‌انداز آیندهٔ نظم جهانی چگونه خواهد بود؟ شکل‌گیری یک نظم جدید، در یک نظام بین‌المللی متنوع چگونه می‌تواند به دست آید؟ از نظر

کیسینجر، نقطه آغازین برای ایجاد نظم، مناطق است و در مرحله بعدی باید مناطق را با یکدیگر مرتبط کرد. نباید در ارزیابی مساوی از مناطق و حوزه‌های نفوذ عجله کرد، زیرا نظم بین‌المللی فقط می‌تواند در یک‌روند پرورش یابد، نه اینکه ناگهان و با قوه قهریه برقرار شود. نظم پایدار تنها می‌تواند در ترکیب با آزادی پدیدار شود. و در آخر (شاید مهم‌تر از همه)، توازن قوا باید به معنای عدم مداخله نیز باشد (Kaarelson, 2020).

در دنیای امروز نشانه‌های شومی از بازگشت به حالت طبیعی هابزی قابل رصد است، وضعیتی که در آن قانونی وجود ندارد و تنها نیروی برتر، موفق به بقا خواهد شد. از نشانه‌های این چرخش می‌توان به گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، تداوم شیوه‌های نسل‌کشی و فضای مجازی افسارگسیخته اشاره کرد که هر موضوعی را به سمت بحرانی‌شدن و تغییرات انقلابی سوق می‌دهد (Kakutani, 2014).

از نظر کیسینجر برای رسیدن به یک نظم جهانی پایدار، باید مراحل میانی را طی کرد و در این مراحل تحولاتی را به وجود آورد. از نظر او یک زمینه مناسب برای شکل‌گیری همکاری‌های بین‌المللی، بحران‌های جهانی است که در طی آن‌ها قدرت‌های بزرگ متمایل به همکاری با یکدیگر شوند. مواردی مانند یک بیماری همه‌گیر جهانی، اقدام هسته‌ای تروریستی، بحران مالی جهانی و... از مواردی است که می‌توان در آن‌ها انتظار داشت که قدرت‌های بزرگ رو به همکاری با یکدیگر بیاورند و قدم‌های میانی مناسبی برای رسیدن به یک وضعیت نظم باثبات را طی کنند. کمالینکه نظم لیبرالی امروزی نیز ره‌آورد دو جنگ خانمان‌سوز با حدود ۸۰ میلیون تلفات انسانی است. البته دو عامل می‌توانند سبب تضعیف عزم رهبران جهانی برای رفتن به سمت نظم باشند: ۱- نامعلوم و مبهم بودن حالت عینی نظم جهانی بعدی؛ ۲- این واقعیت که بی‌نظمی رو به رشد کنونی، تا امروز پیشرفت بشری را تضعیف نکرده است و جهان علی‌رغم موج بی‌نظمی، به پیش رفته است (Wyne, 2019).

از این دریچه است که می‌توان بحران‌های کنونی جهانی، نظیر همه‌گیری کرونا و حمله روسیه به اوکراین را فرصتی برای بازتنظیم نظم جهانی به شمار آورد. بحران‌هایی که در صورت بازیگری فعال و آگاهانه کارگزاران سیاست بین‌الملل، می‌توانند دریچه‌های جدیدی را در تعامل میان بازیگران بزرگ سیاست جهانی بگشایند. درعین حال که ممکن است سوء تفاهمات و رفتارهای غیرعمل‌گرایانه، دریچه‌های موجود را نیز ببندد و دنیا را به سمت انزوای مناطق و از بین رفتن فرصت‌های تعامل و گفت‌وگو سوق دهد. روندی که ممکن است استقرار یک نظم

جهانی نوین را به شکست برساند. یک مثال روشن برای رفتار غیرعمل‌گرایانه، دستگاه سیاست خارجی آمریکا پس از فروپاشی شوروی است. معمولاً زمانی که آمریکا در صدور الگوی دموکراتیک خود شکست می‌خورد، دست به عقب‌نشینی‌های ناگهانی می‌زند و این موضوع، نوعی الگوی «توسعه افراطی - عقب‌نشینی ناامیدکننده» را در سیاست خارجی آمریکا ایجاد کرده است. ویتنام، عراق و افغانستان سه مصداق برای روی دادن این الگو هستند (Kakutani, 2014). بی‌نظمی ناشی از این عقب‌نشینی‌های ناگهانی، مستعد شکل‌گیری انواعی از نظم است که ممکن است، مناطق را به انزوا بکشاند. مانند اتفاقی که در افغانستان افتاد و پس از عقب‌نشینی عجولانه و ناگهانی آمریکا از این کشور، گروه طالبان مقدرات این کشور را به دست گرفت. اتفاقی که ممکن است در جنگ اوکراین هم به نحو دیگری تکرار شود. اما اگر تلاش‌ها برای استقرار یک نظم جهانی نوین، شکست بخورد چه می‌شود؟ کیسینجر معتقدند در صورتی که تلاش‌ها برای به وجود آمدن نظم جدید جهانی شکست بخورد، لزوماً جهان به ورطه جنگ خانمان‌سوز و فراگیر نخواهد غلتید، بلکه ممکن است جهان به بلوک‌هایی تقسیم شود که هرکدام به لحاظ داخلی، نظم خاص خود را داشته باشند. به‌طور مثال یک بلوک بانظم و ستفالیایی اداره شود و نظم بلوک دیگر براساس نسخه‌ای افراطی از اسلام سامان گیرد و روشن نیست که چنین نظمی تا کی امکان بقا خواهد داشت.

۲. بحران اوکراین

پیش از ورود به بررسی بحران اوکراین از دید کیسینجر و عیارسنجی گفته‌های او، ابتدا تاریخچه کوتاهی از زمینه‌ها، علل و لوازم شکل‌گیری بحران اوکراین ارائه می‌دهیم.

۲-۱. تاریخچه‌ای کوتاه از شکل‌گیری بحران اوکراین

غرب، فرصت یک دهه‌ای هماهنگ‌سازی روسیه با غرب، پس از فروپاشی شوروی و به قدرت رسیدن «یلتسین» را از دست داد. راهبرد غرب در این دوره الحاق کشورهای شرق اروپا به اتحادیه اروپا و ناتو بود و این راهبرد، بدبینی تاریخی روسیه را بازسازی کرد. آمریکا برخلاف سیاست اعلامی «دوباره تنظیم ساختن»، با پیگیری پیوستن اوکراین به ناتو عملاً حساسیت‌های روسیه در عملکرد اروپایی خود را نادیده

گرفت. در این شرایط اوکراین میان یک دوراهی به دام افتاد، یا الحاق به اروپا، یا پیوستن به روسیه. انگاره «قدرت دسته دوم بودن روسیه» که در دوران یلتسین در ذهن غربی‌ها جای گرفت، زمینه‌ساز این رفتار بود. در این فضا بود که سیاست «خانه اروپایی» دوره یلتسین جدی گرفته نشد و به بن‌بست رسید و زمینه‌ها برای به قدرت رسیدن یک دولت با گرایش ناسیونالیسم قومی ایجاد شد (دهشیار، ۱۳۹۳، ص. ۱۷۶).

یکی دیگر از عوامل تشدیدکننده حس ناامنی روس‌ها نسبت به اوکراین، دخالت مستقیم آمریکا در امور داخلی اوکراین و حمایت از تظاهرات کیف توسط این کشور بود. امری که حس منفی روسیه نسبت به رسیدن اتحادیه اروپا و ناتو به مرزهای این کشور را تأیید می‌کرد. بلندپروازی‌های آمریکا برای کسب جایگاه هژمون در عرصه روابط بین‌الملل، عنصر دیگری برای تحریک روسیه نسبت به اثبات کردن جایگاه خود به‌عنوان یک قدرت بزرگ جهانی شایسته احترام است. جایگاه اوکراین به‌عنوان دالانی احتمالی برای تجاوز به روسیه و نقش آن در نقشه اقتصاد اوراسیایی روسیه، اهمیت اوکراین را برای این کشور بیشتر کرد. انقلاب نارنجی در سال ۲۰۰۴، مسکو را متوجه آسیب‌پذیری شدید ژئوپلیتیک خود در مرزهای جنوب غربی نمود. مسیری که نخبگان حاکم اوکراینی ترسیم کرده بودند، روسیه را مجاب کرد که راه اوکراین، درنهایت به ناتو و اتحادیه اروپا ختم خواهد شد (دهشیار، ۱۳۹۳، ص. ۱۸۰).

علت دیگر به وجود آمدن بحران اوکراین، ادراکی است که در روسیه و شخص پوتین، در سال‌های اخیر جان گرفت. تلقی پوتین از آمریکای دوره بایدن، یک آمریکای ضعیف، بلا تکلیف، بی‌آبرو و غرق در مشکلات داخلی بود. کشوری که ابایی از به بار کشیدن ننگ عقب‌نشینی دست‌پاچه از افغانستان، پس از بیست سال هزینه و مداخله را ندارد. علاوه بر اینکه روسیه تصور می‌کرد، آمریکا در نظام بین‌الملل وضعیت سابق را ندارد. در دیدگاه روسیه، خارج‌شدن آمریکا از برجام و به‌طور کلی تصویری که آمریکای دوره ترامپ نسبت به مسئولیت‌ناپذیری و تکروری ایجاد کرده بود، جایگاه این کشور در نظام بین‌الملل را بسیار تضعیف کرد به شکلی که توانایی این کشور برای ایجاد اتحاد و برقراری انسجام در اردوگاه خود، دچار خدشه شده بود. در داخل اروپا نیز، کشورهای اتحادیه اتکای زیادی به انرژی وارداتی از روسیه پیدا کرده بودند و این امر می‌توانست ابتکار عمل را در پاسخ به روسیه از ایشان بگیرد (صالحیان و دیگران، ۱۴۰۰، ص. ۸۰۳). کما اینکه اتحادیه اروپا به لحاظ داخلی نیز وضعیت مناسبی نداشت و پس از «برگزیت» و خروج انگلیس از اتحادیه اروپا، این اتحادیه دوران تشتت و سردرگمی را طی می‌کرد. عامل دیگر هم عدم وجود رهبر مقتداری

در اروپا بود. رهبری که بتواند اروپا را در این ماجرا هم‌داستان کند، دیگر وجود نداشت. «مرکل» از قدرت کنار رفته بود و نمی‌شد شولتز و مکرون را در قامت یک رهبر کارزماتیک تصور کرد. مجموعه این عوامل این انگاره را در ذهن روسیه و پوتین مستحکم کرد که اکنون، بهترین زمان برای شروع یک جاه‌طلبی روسی است. جستجویی برای بازیابی شخصیت قدرت بزرگ برای روسیه، که به نظر می‌رسید این کشور تکانه لازم برای رسیدن به این نقطه را پیدا کرده است.

۲-۲. دغدغه‌های امنیتی روسیه در موضوع اوکراین

کیسینجر سابقه تعامل با چند رهبر شوروی را دارد. او ولادیمیر پوتین را رئیس‌جمهوری حسابگر و درعین حال دلخور می‌داند. پوتین همانند خروشچف، خواستار احترام و شناسایی کشورش به‌عنوان یک قدرت بزرگ و تعیین‌کننده است. هدف پوتین، زنده کردن دوباره قلمرو شوروی نیست، بلکه او می‌خواهد فاجعه استراتژیکی را که موقعیت روسیه را از ۱۹۸۹ تهدید می‌کند، چاره کند. پوتین نمی‌تواند تحمل کند که تمام قلمرو بین برلین و مرز روسیه به دست ناتو بیفتد. این همان چیزی است که اوکراین را به یک نقطه کلیدی تبدیل کرده است. البته تفاوت پوتین با خروشچف در آن است که پوتین مانند خروشچف هیچانی عمل نمی‌کند و بسیار حسابگر است (Zand, 2022).

در یک دید بین‌المللی نیز، برخی تفاوت میان روسیه و چین و نسبتی که این دو کشور بانظم حاکم بر معادلات جهانی می‌گیرند را در سطح تحلیل فردی خلاصه کرده‌اند و این امر از نظر کیسینجر اشتباه است. نباید تفاوت «چالش میان غرب و روسیه» با «چالش میان غرب و چین» را به یک ویژگی‌های شخصیتی پوتین و شی گره زد. بلکه تفاوت، ناشی از تفاوت میان تاریخ این دو کشور است.

زمینه‌های چالش اساسی، زمانی به وجود آمد که دیوار برلین فرو ریخت و کل منطقه بین مرکز اروپا و مرز روسیه برای بازسازی آماده شد. ایالات متحده تلاش کرد تا کل این منطقه را بدون استثنا در یک سیستم استراتژیک تحت رهبری خودش ادغام کند، به طوری که کمربند امنیتی روسیه که به‌طور تاریخی در مرز غربی آن وجود داشت، برچیده شود. کمربندی که معمولاً متجاوزانی که قصد فتح مسکو داشتند را در خود زمین‌گیر می‌کرد و آن‌ها را به شکست می‌کشاند. در تجارب تاریخی، زمانی که متجاوزان به دروازه‌های مسکو می‌رسیدند به خاطر فرسایشی که در این کمربند متحمل شده بودند، متوقف‌شده و ناکام می‌ماندند. از این نظر،

کیسینجر عضویت اوکراین در ناتو را سیاست عاقلانه‌ای برای آمریکا نمی‌داند. البته راهی که پوتین برای مواجهه با این نگرانی امنیتی انتخاب کرد هم از دید کیسینجر، راه درستی نیست اما در هر صورت باید راهی برای صلح با پوتین پیدا کرد، زیرا لزوماً کنار آمدن با جانشین او آسان‌تر نخواهد بود (CFR, 2022).

۲-۳. ماهیت بحران اوکراین و راه‌حل‌های پیش رو

ویژگی برجسته کیسینجر در هیاهوی رسانه‌ای شکل‌گرفته حول بحران اوکراین، تمییز میان اصل و فرع است. او محور اصلی جنگ اوکراین را وضعیت میدانی این جنگ یا وضعیت سرزمینی آن نمی‌داند. نقطه محوری تمرکز او نسبتی است که روسیه با اروپا پس از جنگ خواهد داشت. سؤال بزرگ آن است که «آیا روسیه بخشی از اروپا خواهد ماند یا آنکه باید آن را کشوری در مرز آسیا تصویر کرد؟» شکل دادن این تصویر یکی از عوامل کلان تعیین‌کننده وضعیت آینده ثبات در عرصه بین‌المللی است. به بیان دیگر، «آنچه با جنگ اوکراین تَرَک برداشته است، مرزهای میان روسیه و اوکراین نیست، بلکه تصویر روسیه در یک جغرافیای اروپایی است» و این موضوع مستقل از جنگ اوکراین و سرنوشت آن، در آینده به یک سؤال کلیدی ژئواستراتژیک تبدیل خواهد شد. در پایان این جنگ، آیا روسیه برای خود یک موقعیت اروپایی تعریف می‌کند و مانند همیشه به دنبال یک رابطه منسجم با اروپا می‌گردد، یا آنکه پایگاهی آسیایی در مرز اروپا خواهد شد؟ (Zand, 2022)

تاریخ همواره جایگاه رفیعی برای درس‌آموزی داشته است و موقعیت‌هایی را که رهبران گذشته با آن دست‌وپنجه نرم کرده‌اند، حاوی درس‌های زیادی برای رهبران امروز است، در عین اینکه چالش‌های هر رهبری خاص خود اوست و نمی‌توان به تاریخ برای روابط بین‌الملل، به‌مثابه کتاب آشپزی نگاه کرد که با اجرای مرتب دستورات، خوراک مناسبی برای هر دوره زمانی ترتیب داد. از همین درپچه جنگ اوکراین و وضعیت پیش‌آمده میان روسیه و اوکراین برای مشابه دانستن با یک مقطع تاریخی خاص، بسیار پیچیده است، زیرا جنگ اوکراین در یک سطح، جنگی بر سر توازن قوا است در عین اینکه در سطحی دیگر، جنبه‌هایی از یک جنگ داخلی دارد. در واقع بحران اوکراین حاصل ترکیب یک مشکل بین‌المللی با یک مشکل کلاسیک اروپایی است. با این اوصاف از نظر کیسینجر هیچ نمونه تاریخی خوبی برای همانندسازی وجود ندارد (Zand, 2022).

باید تأکید کرد که روسیه از جایگاه ویژه‌ای در جغرافیای جهانی برخوردار است. روسیه تنها کشور دارای جایگاه اوراسیایی است؛ کشوری که در حوزه دو قاره آسیا و اروپا کشیده شده است، اما در عین حال هیچ‌یک از این دو قاره را به‌طور کامل خانه خود نمی‌داند (Kissinger, 2015, p. 45).

در هر صورت، وضعیت ژئوپلیتیک در سطح جهان پس از پایان جنگ اوکراین دستخوش تغییرات قابل توجهی خواهد شد. البته انگاره نزدیک‌شدن چین و روسیه به یکدیگر پس از این جنگ، نمی‌تواند به کلی درست باشد زیرا به‌طور طبیعی چین و روسیه (به‌عنوان دو رقیب اصلی غرب در دنیای کنونی) در همه مشکلات پیش رو منافع یکسانی نخواهند داشت. اما باید دانست که آمریکا نمی‌تواند در ایجاد اختلاف نظر میان چین و روسیه در مورد این مسائل نقش قابل توجهی داشته باشد. بلکه شرایط به‌صورت طبیعی این کار را خواهد کرد. البته این بدان معنا نیست که هر یک از چین و روسیه، دوستان صمیمی غرب شوند، بلکه فقط به این معنی است که در مورد مسائل خاص، همان‌طور که پیش می‌آیند، گزینه اتخاذ رویکرد متفاوت باز گذاشته شود (Luce, 2022).

او یادآوری می‌کند که در اوت ۱۹۱۶ طرفین جنگ جهانی اول، هرچند در ضمیر خود به پایان دادن جنگ فکر می‌کردند، اما هیچ‌کس نمی‌خواست با پا پیش گذاشتن برای مذاکرات صلح، روی فداکاری‌های گذشته پا بگذارد و احساس ضعف را منتقل کند. به همین دلیل به دنبال میانجیگری آمریکا رفتند و فرستاده ویلسون توانست این تصویر را شکل دهد که صلح مبتنی بر اصلاح وضع موجود در دسترس است. البته ویلسون ورود جدی به میانجیگری را به بعد از انتخابات ریاست جمهوری در نوامبر موکول کرد و در همین مدت کوتاه، دو میلیون تلفات دیگر به خسارات جنگ اضافه شد و توان و سرمایه زیادی از کشورهای اروپایی به محاق رفت. از نظر کیسینجر، جهان دوباره در یک دوراهی مانند دوراهی اوت ۱۹۱۶ قرار گرفته است و کشورها باید بر تردیدهای خود غلبه کرده و برای مذاکره و صلح پا پیش بگذارند. او پیشنهاد می‌کند که به تغییرات استراتژیکی که این بحران تحمیل می‌کند باید تن داد و این تغییرات در ساختار فعلی ادغام گردد، تا از این رهگذر ساختار جدیدی به دست آید که بتواند صلح را از طریق مذاکره به وجود آورد (Kissinger, 2022). کما اینکه کیسینجر در مجمع جهانی اقتصاد در داووس، از ایالات متحده و غرب خواست که به دنبال شکست شرم‌آور روسیه در اوکراین نباشند زیرا این امر می‌تواند وضعیت ثبات بلندمدت اروپا را بدتر کند (Kissinger, 2014). اما سؤال اساسی این است که

«چگونه می‌توان به این جنگ پایان داد؟» کیسینجر پیش‌تر توصیه‌هایی برای حل ریشه‌ای بحران و رسیدن به ثبات طولانی‌مدت ارائه داده بود، که اکنون در آن‌ها تجدیدنظر کرده است. او در سال ۲۰۱۴ و با شروع بحران در شبه‌جزیره کریمه یک راه‌حل سه‌ضلعی ارائه داد که در واقع تطبیق دیدگاه‌های واقع‌گرایانه او در قالب توصیه‌هایی به سه طرف بحران، یعنی اوکراین، روسیه و غرب بود؛

❖ به اوکراین توصیه کرد که خود را در هیچ‌یک از تصاویر شرقی و غربی که

سعی می‌شود از این کشور ارائه شود، جای ندهد. او اعتقاد داشت اوکراین برای زنده‌ماندن باید پل میان شرق و غرب باشد، نه عضو یکی از این دو جناح. در عرصه داخلی نیز توصیه کرد اوکراین تعادل میان جناح غرب‌گرا و جناح روس‌گرا را حفظ کند، زیرا از میان رفتن تعادل، در نهایت سرنوشتی جز جنگ داخلی ندارد. علاوه بر اینکه نیروهای خارجی نیز باید به دنبال یافتن راهی برای ایجاد همکاری میان دو جناح داخلی باشند؛

❖ به روسیه توصیه کرد از اوکراین توقع نداشته باشد که مانند یک ماهواره در مدار آن بگردد و برای ایجاد چنین موقعیتی از زنده کردن بحران‌های تاریخی میان خود و اروپا و آمریکا اجتناب کند؛

❖ در مقابل به غرب نیز توصیه کرد که ادراک خود از اوکراین را مستقل از روسیه شکل ندهد. زیرا به لحاظ تاریخی، این سرزمین از ابتدا با سرزمین روسیه هم‌داستان بوده است. نقطه آغاز جغرافیایی به نام روسیه، در تلاقی با اوکراین است و مذهب روسیه از این نقطه منبعت شده است.

گزینه مقابل این توصیه‌های سه‌ضلعی هم آن بود که در اوکراین رقابت داخلی بر سر قدرت، به جای رسیدن به تعادل، به سمت تمامیت‌خواهی برود و بازیگران خارجی به این تمامیت‌خواهی دامن بزنند. روسیه جنگ و انزوا را برگزیند و دوران جنگ سرد جدیدی را شروع کند. غرب نیز به سمت شیطان‌سازی از پوتین برود (Kissinger, 2014).

او وضعیت پایدار در این منطقه را، وضعیتی می‌دانست که در آن اوکراین آزاد باشد روابط سیاسی و اقتصادی خود را با اروپا سامان دهد، در عین اینکه از پیوستن به ناتو خودداری کند. قوه حاکم بر اوکراین از صندوق رأی بیرون بیاید و برگزیده انتخابات سعی در ایجاد آشتی میان گروه‌های داخلی کند. او اوکراین را به اتخاذ الگوی فنلاندی تشویق می‌کرد. فنلاند در مورد استقلال خود با کسی تعارف ندارد، در عین حال در بیشتر زمینه‌ها با غرب همکاری می‌کند، اما با دقت از خصومت نهادی

با روسیه اجتناب می‌کند. این وضعیت، صورتی از معادلات است که در آن در عین اینکه هیچ‌کس رضایت کامل ندارد، اما می‌تواند متعادل بودن شرایط برای همه اطراف را درک کند (Kissinger, 2014).

اما واضح است که این توصیه‌ها برای پیش از سال ۲۰۲۲ و آغاز روند پیوستن سوئد و فنلاند به ناتو است. زمانی که فنلاند خود دست به تغییر رفتار بزند، دیگر استعاره مدل فنلاندی هم بی‌معنا خواهد بود. از این رو کیسینجر که پیش‌تر، مخالف پیوستن اوکراین به ناتو بود و به اوکراین مدل فنلاندی را پیشنهاد می‌داد در یک چرخش آشکار اکنون بیان می‌کند که وضعیت فعلی اوکراین به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین و مؤثرترین ارتش‌های زمینی اروپا که توسط آمریکا و متحدانش به‌خوبی تجهیز شده است، ایجاب می‌کند که این کشور به نحوی با ناتو مرتبط شود. او در زمینه اراضی جنگی پیشنهاد می‌دهد که اگر خط تقسیم پیش از جنگ بین اوکراین و روسیه با جنگ یا مذاکره قابل بازیابی نباشد، باید به دنبال ایجاد یک منطقه خودمختار رفت که در یک همه‌پرسی با نظارت بین‌المللی تعیین تکلیف شود. سرزمین‌هایی که برای قرن‌ها مورد مناقشه بوده است و بارها دست‌به‌دست شده است (Kissinger, 2022). هدف اصلی از برقراری صلح باید دو چیز باشد؛ اول، تضمین آزادی اوکراین؛ دوم، برقراری یک ساختار بین‌المللی جدید، به‌ویژه برای اروپای مرکزی و شرقی. روسیه باید در چنین نظامی جایابی شود و اکیداً نباید به دنبال تضعیف و تنزیل جایگاه روسیه بود. زیرا روسیه برای پانصدسال کمک‌های تعیین‌کننده‌ای به تعادل جهانی و توازن قدرت کرده است و باید نقش تاریخی خود را حفظ کند. روسیه علی‌رغم عقب‌نشینی‌های موضعی همچنان یک قدرت هسته‌ای است و ایجاد شدن خلأ قدرت در سرزمینی به پهناوری روسیه می‌تواند مبدأ مناقشات بی‌پایانی باشد که به ضرر نظم جهانی است (Kissinger, 2022).

عمل‌گرایی و دوری از اتخاذ رویکرد «ارزش‌محور» در موضع‌گیری‌های کیسینجر در مورد بحران اوکراین روشن و غیرقابل انکار است. از نظر او سیاست خارجی «ارزش‌محور» در انگیزه‌های اشاعه‌ای و تبلیغی می‌دمد و این روند می‌تواند منجر به درگیری‌هایی نظیر جنگ‌های سی‌ساله مذهبی شود (Zand, 2022). این رویکرد در سال ۲۰۱۴ و پس از اشغال شبه‌جزیره کریمه توسط روسیه، از رویارویی و مقابله سخن می‌گفت در حالی این مسیر نه‌سازنده بود و نه سرنوشت روشنی برای آن می‌شد تصور کرد. یکی از درس‌های سیاست بین‌الملل این است که جنگ‌های زیادی با شور و شوق و حمایت مردمی آغاز می‌شوند در حالی که کسی نمی‌داند چگونه باید به این

جنگ‌ها پایان داد! کما اینکه کیسینجر چهار جنگ از این دست در زندگی خود دیده است که سرنوشت نهایی سه تای آنها عقب‌نشینی یک‌طرفه بوده است. او می‌گوید: «آزمون سیاست این است که پایان چگونه شود، نه اینکه آغاز چگونه باشد» (Kissinger, 2014).

نتیجه‌گیری

تحلیل مطالب ارائه‌شده در مورد نظم جهانی و بحران اوکراین را از نظم ستودنی دیدگاه‌ها و انطباق شایسته میان اندیشه نظری و دیدگاه‌های تطبیقی کیسینجر شروع می‌کنیم؛ او به‌دقت دیدگاه‌های نظری خود را در بحران‌های جهان تطبیق می‌کند و دیدگاهی اصولی نسبت به مسائل دارد. همواره از مبانی خود تبعیت می‌کند و البته در این راه تعصب به خرج نداده، درجایی که لازم است انعطاف نشان می‌دهد. همانطور که دیدیم ابتدا به اوکراین توصیه می‌کرد که در پی ایجاد الگوی فنلاندی باشد، ولی در ادامه با آغاز روند پیوستن فنلاند و سوئد به ناتو، اوکراین را به همکاری با ناتو فراخواند.

اما به‌راستی چرا یک سیاست‌مدار کهنه‌کار آمریکایی که نقش قابل توجهی در دوران جنگ سرد داشته است و همواره شوروی و جانشین آن، روسیه را به‌عنوان یک تهدید برای خود تصور می‌کرده است، باید از درک نگرانی‌های امنیتی روسیه صحبت کند و دغدغه‌اش این باشد که روسیه پس از بحران اوکراین، همچنان اروپا را خانه خود بداند و به درک خود در جغرافیای اروپایی پایان نداده، تبدیل به پایگاهی آسیایی در مرز اروپا نشود؟ یکی از نکات کلیدی برای درک این موضوع، یادآوری ادراکی است که از رابطه میان زور و قدرت و صلح و نظم ارائه شد. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، زور و قدرت دارای محدودیت‌های ذاتی فراوانی هستند و اصل اولی و حیاتی و برای بقا، مصالحه است و نه استفاده از زور. از این‌روست که کیسینجر برای حل بحران اوکراین، در مقابل کسانی که بر گزینه جنگ تأکید می‌کنند، روی دیپلماسی و ایجاد مصالحه تأکید می‌کند. او زور و قدرت را به‌عنوان ابزارهایی برای هموارکردن مسیر مصالحه به رسمیت می‌شناسد و برای تداوم پیدا کردن نظم جهانی، در پی کسب رضایت همه طرف‌ها از جمله روسیه است. او سعی می‌کند، به مؤلفه‌های ارزشی و هنجاری روسیه احترام بگذارد و این فضیلت اخلاقی را از یاد نبرد که نظم و فرهنگ هیچ منطقه‌ای، برتری و هیمنه بر نظم و فرهنگ‌های دیگر ندارد. احترام به ارزش‌ها و هنجارهای روسیه، نقطه آغازی برای ایجاد نظم در

منطقه شرق اروپاست؛ امری که در نهایت، در یک روند تدریجی به ایجاد یک نظم پایدار جهانی می‌انجامد.

روسیه دارای جایگاه ژئوپلیتیک بسیار ویژه‌ای است که ناشی از پهناوری این کشور و کشیده شدن آن در طول دو قاره است. کشوری که اگر از نظم موجود بین‌المللی ناراضی باشد، با توجه به گستره تأثیرگذاری خود از منتهی‌الیه شرق آسیا تا آستانه غرب اروپا، منشأ آشفتگی‌ها و ناامنی‌های دامنه‌داری خواهد شد که به سرعت نظم بین‌المللی را در بیشتر مناطق جهان فرسوده می‌کند. از این رو بزرگ‌ترین دغدغه سیاست بین‌الملل امروز باید آن باشد که کشوری به پهناوری روسیه و تأثیرگذاری آن، نباید به بازیگری ناراضی در نظام بین‌الملل تبدیل شود. اما نکته محوری، پرداختن به تأثیری است که بحران اوکراین روی نظم جهانی خواهد گذاشت. نظم جهانی امروزی در یک دیدگاه کلی با سه چالش روبروست؛

۱- فشار فزاینده بر دولت‌ها؛

۲- جهانی شدن اقتصاد در کنار پیرنگ شدن ملی‌گرایی سیاسی

۳- عدم توانایی قدرت‌های بزرگ برای همکاری در مسائل مبرم (Wyne, 2019).

در بحران اوکراین نشانه‌هایی از بروز و ظهور هر سه چالش، وجود دارد. در حالی که کیسینجر وقوع یک بحران جهانی، نظیر همه‌گیری کرونا یا حمله روسیه به اوکراین را فرصتی برای بازسازی و استحکام نظم جهانی می‌دید، اما شاهد آن هستیم که بحران‌های پیش‌گفته بیش از آنکه سبب بازتنظیم و استحکام نظم‌های موجود شوند، در حال نظم‌زدایی مقطعی از روابط بین‌المللی هستند. همه‌گیری کرونا در روزهای بحرانی خود، سبب دزدی محموله‌های ماسک و واکسن میان کشورهای محترم بین‌المللی شد؛ ارتباطات جهانی را به‌طور موقت به شدت تحت تأثیر قرارداد و نقش دولت مرکزی را بار دیگر پیرنگ کرد (حافظنیا و احمدی، ۱۴۰۱، ص. ۵۶). کما اینکه حمله روسیه به اوکراین همدلی چشم‌گیری میان کشورهای اتحادیه اروپا ایجاد نکرد و انگلیس را - که به تازگی از اتحادیه جدا شده است - به سمت بالا بردن همکاری با کشورهای اروپایی سوق نداد. شاید تنها کشوری که از این بحران‌ها بهره برد، آمریکا بود. پیرنگ شدن دوباره وابستگی کشورهای اروپای غربی به آمریکا و نقش حمایت‌گری آمریکا در اروپا، نظیر آنچه در دوران جنگ سرد گذشت، اهمیت و جایگاه آمریکا در اروپا را دوباره احیا کرد. بیشترین ضربه نیز به اروپا وارد شد. امنیت اروپا بار دیگر به چالش کشیده شد؛ همکاری‌های داخلی حتی در حضور دشمن مشترک و حمله نظامی، پیشرفت چشمگیر پیدا نکرد و مرزهای آن دستخوش

تغییرات ادراکی گسترده شد. روسیه که در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و ورزشی با تحریم‌های گوناگون، از جغرافیای اروپا رانده شد، در صورتی که پس از جنگ، از ادراک خود در یک جغرافیای اروپایی پا پس بکشد و خود را در تصویر یک قدرت آسیایی در مرزهای اروپا نمایان کند، خزان جدیدی برای قاره سبز شروع خواهد شد. روسیه‌ای که توسط اروپایی‌ها از این قاره رانده شده و مورد تحقیر قرار گرفته است، چشم‌انداز روشنی برای بازتعریف خود در جغرافیای سیاسی اروپایی نخواهد داشت و پس از بحران، تا مدت‌ها از برقراری رابطه محکم و منسجم با اروپا ناتوان خواهد بود. انگاره «خانه اروپایی» برای روسیه حداقل در میان مدت کم‌رنگ شده است و این تغییر، اثرات خود را در عرصه‌های مختلف سیاست جهانی نشان خواهد داد. از طرفی مهم‌ترین تأثیر بر جایگاه ایران در نظم جهانی جدید را شاید بتوان از همین دریچه نگریست؛ پیوستن روسیه به عنوان یک کشور اوراسیایی از جغرافیای سیاسی اروپا، به جغرافیای سیاسی آسیا، می‌تواند انگاره شرق را قوت ببخشد و جایگاه آسیا در قبال اروپا و آمریکا را متحول کند. یا با خوانشی دیگر، آسیایی شدن نظم جدید دنیا را سرعت بخشد (شیخ‌الاسلامی و عطا زاده، ۱۴۰۱، ص. ۶۴). باید دانست که در این جغرافیای جدید شرقی، ایران در مرکز قرار خواهد گرفت و به عنوان کانال ارتباط شرق و غرب و شمال و جنوب می‌تواند جایگاه خود را ارتقا دهد.

بازار انرژی، بازار مواد اولیه معدنی، بازار غلات و خشکبار و ... در سال‌های آینده شاهد اثرات این تغییر عمده در نظم جهانی خواهد بود و بار دیگر کانون‌های رقابت را به سمت خصمانه شدن و رقابت ناسالم سوق خواهد داد. نمی‌توان بلندپروازی کرد و از گذشتن تاریخ مصرف شورای امنیت سخن گفت، اما با دور شدن توجه آمریکا و اروپا از منطقه آسیای میانه و آسیای غربی، و از بین رفتن تمرکز بر این مناطق، حتماً شاهد تغییرات قابل توجهی در آرایش قدرت این مناطق خواهیم بود و نمونه‌های جدیدی از مجموعه‌سازی و موازنه‌سازی امنیتی شکل خواهد گرفت. عملکرد قیم‌مآبانه آمریکا در اروپا دوباره جان خواهد گرفت؛ ناگزیر، روابط دوجانبه نسبت به اتحادیه اهمیت بالاتری خواهد یافت.

استفاده از زور برای دستیابی به منافع پربسامدتر خواهد شد و حالت نهادینگی نظام بین‌الملل، فرسوده‌تر خواهد گشت، هر چند توانایی زور برای به دست آوردن پیروزی و کامیابی به چالش کشیده شده است و ابعاد جدیدی از جنگ نامتقارن در نزاع‌های بین‌المللی پدیدار شده است و «بازی خراب‌کن‌ها» از «بازی‌سازها» پیشی گرفته‌اند. یک عامل حیاتی در این بین، میزان استقامت آمریکا در حمایت از اوکراین

به طور خاص و اروپا به طور عام در مقابل روسیه جدید است. آیا این کشور به روزهای رؤیایی خود در جنگ سرد و طرح مارشال باز خواهد گشت یا اینکه الگوی آشنای سال‌های اخیر یعنی «توسعه افراطی و عقب‌نشینی ناامیدکننده» تکرار خواهد شد؟ عقب‌نشینی‌هایی که هر یک استعداد ایجاد یک چالش اساسی دیگر برای نظم بین‌المللی را دارند و ممکن است جهان یکپارچه امروزی را تبدیل به مناطقی منزوی کنند.



فهرست منابع

- حافظ نیا، محمدرضا و احمدی، ابراهیم (۱۴۰۱)، *بحران کرونا و نقش یابی مرزها در عصر پساوستفالیایی دولت*. فصلنامه روابط خارجی، دوره چهاردهم، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۱، ۳۴-۶۳.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۳)، *ریشه‌های رویارویی آمریکا و روسیه در بحران اوکراین*، فصلنامه سیاست جهانی، دوره سوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۳، ۱۶۱-۱۹۰.
- شیخ‌الاسلامی، محمدحسن و عطازاده، سجاد (۱۴۰۱)، *آسیایی شدن؛ خوانشی جدید از نگاه به شرق*. فصلنامه روابط خارجی، دوره چهاردهم، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۱، ۳۷-۶۸.
- صالحیان، تاج‌الدین؛ پادروند، مهدی و اکبری، سمیرا (۱۴۰۰)، *سیاست انحصارطلبی انرژی روسیه و راهبرد ژئوانرژی اتحادیه اروپا در آسیای مرکزی*. فصلنامه روابط خارجی، دوره سیزدهم، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۰، ۷۸۵-۸۲۰.



References

- Bilefsky, D. (2022, May 25). Henry Kissinger Suggests Ukraine Give Up Territory to Russia. The New York Times. Retrieved December 2, 2022, from <https://www.nytimes.com/2022/05/25/world/europe/henry-kissinger-ukraine-russia-davos.html>
- CFR. (2022, September 8). Lessons From History Series: A Conversation With Henry Kissinger. Council on Foreign Relations. Retrieved December 2, 2022, from <https://www.cfr.org/event/lessons-history-series-conversation-henry-kissinger>
- Kaarelson, K. (2020, August 6). The New World Order According to Kissinger and Fukuyama: Who We Are and Who We Could Be. International Centre for Defence and Security (ICDS). Retrieved July 31, 2022, from <https://icds.ee/en/the-new-world-order-according-to-kissinger-and-fukuyama-who-we-are-and-who-we-could-be/>
- Kakutani, M. (2014, September 8). In ‘World Order,’ Henry Kissinger Sums Up His Philosophy. The New York Times. Retrieved July 31, 2022, from <https://www.nytimes.com/2014/09/09/books/in-world-order-henry-kissinger-sums-up-his-philosophy.html>
- Kissinger, H. (1994). Diplomacy (First ed.). Simon & Schuster.
- Kissinger, H. (2014, March 5). Henry Kissinger: To settle the Ukraine crisis, start at the end. Washington Post. Retrieved December 2, 2022, from https://www.washingtonpost.com/opinions/henry-kissinger-to-settle-the-ukraine-crisis-start-at-the-end/2014/03/05/46dad868-a496-11e3-8466-d34c451760b9_story.html
- Kissinger, H. (2015). World Order (Reprint ed.). Penguin Books.
- Kissinger, H. (2022, December 14). How to avoid another world war. The Spectator. Retrieved December 25, 2022, from <https://www.spectator.co.uk/article/the-push-for-peace/>
- Luce, E. (2022, May 9). ‘We are now living in a totally new era’ — Henry Kissinger. Financial Times. Retrieved December 2, 2022, from <https://www.ft.com/content/cd88912d-506a-41d4-b38f-0c37cb7f0e2f>
- Osman, T. (2015, April 6). World Order. The Cairo Review of Global Affairs. Retrieved July 31, 2022, from <https://www.thecaireview.com/book-reviews/world-order/>
- Otte, T.G. (2001). Kissinger. In: Diplomatic Theory from Machiavelli to Kissinger. Studies in Diplomacy. Palgrave Macmillan, London.
- Wyne, A. (2019, October 31). “World Order,” by Henry Kissinger. Lawfare. Retrieved July 31, 2022, from <https://www.lawfareblog.com/world-order-henry-kissinger>
- Zand, B. (2022b, July 15). “There Is No Good Historical Example” for War in Ukraine, Interview with Henry Kissinger. DER SPIEGEL, Hamburg, Germany. Retrieved December 2, 2022, from <https://www.spiegel.de/international/world/interview-with-henry-kissinger-for-war-in-ukraine-there-is-no-good-historical-example-a-64b77d41-5b60-497e-8d2f-9041a73b1892>